

اوسیای ارسطو و ترجمه آن به «گوهر» و «عین»

حمید خسروانی^۱، حمیدرضا محبوبی آرانی^۲

چکیده

اوسیای ارسطو در ورود به ایران باستان و جهان اسلام نیز بهمان سرنوشت خود در غرب دچار شد. همانگونه که در غرب از میان آنهمه معادل و حتی معادلهای درستتر، واژه substance در متون فلسفی تثبیت شد، در جهان اسلام نیز معادلی هم‌معنا با substance، یعنی جوهر که معرب گوهر است، مورد پذیرش عموم واقع شد. در ترجمه‌های قبل و بعد از دوران ترجمه در دارالترجمه بغداد، واژه‌هایی همچون عین، اینیت، هویت، بودش و... نیز وجود داشت که تقریباً معنای حقیقی اوسیای مورد نظر ارسطو را میرساند؛ زیرا اوسیا از فعل to be اخذ شده و اساساً بمعنی موجود، عین یا being است، اما سرنوشت با جوهر و substance یار بود. قسمتی از برتری این نگاه جوهرنگرایانه (substantialism) -چه در غرب و چه در شرق- وابسته به ترجمه‌های اولیه‌یی بود که از آثار ارسطو انجام شده است. این مقاله میکوشد ابتدا سرنوشت اوسیای ارسطو هنگام ورود به ایران و جهان اسلام را بررسی کند، آنگاه از ارتباط معانی معادلهای بکار برده شده در جهان اسلام با معانی معادلهای آنها در غرب، سخن بگوید.

۴۱

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۴ نوع مقاله: پژوهشی

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه است.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛

h.khosravani@modares.ac.ir

۲. استادیار گروه فلسفه و حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

h.mahboobi@modares.ac.ir



کلیدواژگان: اوسیا، گوهر، جوهر، عین، موجود، هستی، ذات.

مقدمه

واژه جوهر که در متون اولیه فلسفی مسلمانان، یعنی از زمان فارابی تاکنون، بعنوان یک مفهوم فلسفی نقشی پررنگ در سنت فلسفه اسلامی داشته و در زبان انگلیسی معادل substance برای آن انتخاب شده، از واژه یونانی ousia گرفته شده است. اگر ریشه اوسیا را تا یونان باستان دنبال کنیم، چه در عرف و چه در متون فلسفی یونان باستان، معنایی مخالف معنای مصطلح در میان فلاسفه مسلمان داشته است. این واژه در عرف مردم یونان بمعنای ملک یا اموال و دارایی که به شخصی خاص تعلق داشت، بکار میرفت: «در گویش یونانی آتیکی بعنوان واژه‌ی متداول در محاوره عمومی، معنای دارایی، ملک یا مایملک، بخصوص، زمین ملکی و مستغلات روستایی را داشت» (ریتر و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۸). کلمه اوسیا زمانی بکار میرفت که مردم بخواهند در میان کثرات بدنبال وحدت باشند یا در میان کثراتی که در ظاهر با هم ارتباطی ندارند، یک اصل واحد یا وحدتی که آنها را با هم مرتبط میکند، بیابند: «اسم جمع ousia در زبان محاوره، همیشه دلالت بر وحدت یک کثرت دارد، مانند دارا بودن املاکی متعدد که متعلق به یک شخص باشد» (همانجا). کاربرد فلسفی اوسیا نیز بطور مشخص، نخست در زبان افلاطون شکل گرفت که آن را بمعنای وجود، کلی و امور ثابت بکار گرفت.

بعدها این واژه با دو مفهوم متفاوت از هم، به زبان فلسفی ارسطو نیز راه پیدا کرد و هردو منجر به ایجاد اختلاف دیدگاهها در نگرش به واقعیت گردید. یکی از آنها بمعنای being است که ریشه لغوی آن فعل (to be) است؛ دیگری بمعنای زیرلایه متافیزیکی هر شیئی است که بواسطه عقل فهم میشود، که بعدها معادل substance در برابر آن قرار گرفت. این دو تلقی از واقعیت که در

۴۲



زبان ارسطو بصورت مبهم و متشتت بیان شده، در میان مترجمان لاتین و معاصر آثار و همچنین مترجمین دوره اسلامی، یعنی دوره دارالترجمه و معاصر باعث اختلاف نظرهای فراوانی شده است. دوران قبل از اسلام، یعنی در زمان خسرو انوشیروان که تعدادی از آثار ارسطو در ایران ترجمه و در مدرسه گندی‌شاپور تدریس میشد، معادل گوهر در برابر اوسیای ارسطو انتخاب شد؛ سپس در دوران ترجمه، یعنی قرن دوم و سوم که اوج ترجمه‌های آثار ارسطوست، معرب این کلمه بصورت «جوهر» - رواج یافت - این جایگزینی در حالی اتفاق افتاد که یکی از مشهورترین مترجمین این دوره، یعنی ابن مقفع معادلی بسیار مناسب که تقریباً هم‌معنا با being و essence است، برای اوسیا برگزید؛ «عین»، اما بدلیل کاربرد بسیار زیاد گوهر یا جوهر بوسیله دیگر مترجمان، بویژه تثبیت فلسفی آن بدست فارابی در کتاب الحروف، این واژه برای همیشه جای خود را در فلسفه و جهان اسلام مستحکم کرد.

انتخاب «عین» در برابر اوسیا نشانگر نگاه شیء‌نگرایانه فیلسوف است که بر پایه معرفت‌شهودی مستقیم، شیء تمام‌قد و فی‌نفسه را اوسیا میداند و ورای خود شیء، قائل به لایه‌یی متافیزیکی نیست. گزینش گوهر در برابر اوسیا نیز بر اساس معرفت‌عقلی فیلسوف است که خود شیء را اوسیا نمیداند بلکه در درون شیء قائل به لایه‌یی متافیزیکی است که بواسطه عقل فهم می‌گردد. طبق این بیان تعریف فیلسوف از اوسیا متغیر میشود. بر مبنای تفسیر و ترجمه اول، اوسیا یعنی «شیء مستقل قائم بخود» که بواسطه حواس دریافت می‌گردد اما بر اساس تفسیر و ترجمه دوم، اوسیا «یعنی اصل و اساس متافیزیکی هر شیء که قوام هر شیء به آن است» و بوسیله عقل ادراک و اثبات می‌گردد.

در این نوشتار ابتدا به ماجرای چگونگی ورود اوسیای ارسطو به ایران، یعنی قبل از دوران دارالترجمه می‌پردازیم و بررسی میکنیم چه معادلهایی در مقابل اوسیا قرار گرفت؛ آنگاه سرنوشت اوسیای ارسطو در دوران دارالترجمه را نشان

داده و بیان میکنیم که دو معادل کلیدی اوسیا یعنی «گوهر» و «عین» - چه شباهتها و تفاوتهای فلسفی بی با معادلهای لاتین آنها - یعنی «substance» و «being» - دارند.

قبل از بحث اصلی، لازم است تاریخ بوجود آمدن لفظ و مفهوم اوسیا را به اجمال بررسی کنیم. «اوسیا» به زبان فلسفی، ابتدا در کلام افلاطون بکار رفته است؛ آنجا که از کلی‌ها سخن میگوید و «اوسیا» را عالم نامحسوس میداند که در برابر عالم محسوس و شدنها وجود دارد. افلاطون فرض میکرد برای مفهوم کلی‌بی که از مصادیق شبیه به هم در ذهن شکل میگیرد (مثلاً انسان) باید موطنی باشد؛ حال که در خارج از ذهن نیست پس در عالم نامحسوس است که عقل آن را اثبات میکند. از ارتباط این واژه در زبان فلسفی افلاطون با کاربرد عرفی آن در یونان آن روزگار نمیتوان چشمپوشی کرد، زیرا مردم یونان وقتی میخواستند چند چیز کثیر را با هم متحد و صاحب وحدت نشان دهند؛ مثلاً اموال و املاک مختلفی را بصورت واحد به یک نفر نسبت بدهند، صاحب آن اموال (مثلاً آقای x) را اوسیا (ousia) خطاب میکردند.

میتوان حدس زد که این نگاه وحدت‌بین را افلاطون و یونانیان از پیشاسقراطیان به ارث برده بودند؛ زیرا از طالس گرفته تا آناکسیمنس و هراکلیتوس و فیثاغورس، همه در پس کثراتی که با حواس ظاهری خود می‌یابیم بدنبال اصلی بودند که به تمام این کثرات وحدت ببخشد. عده‌بی از آنها وحدت‌بخش تمام هستی را عقل نامحسوسی به نام logos میدانستند؛ گروهی دیگر برای هر شیء قائل به اصلی بودند که شیئیت شیء به آن است، به این معنی که ما با مجموعه‌بی از ذرات در مقابل چشمانمان مواجهیم، پس آن چیست که باعث میشود مجموعه‌بی از ذرات، «یک»، «شیء»، «موجود» «ماهیت» و... نامیده شود؟

ارسطو در متافیزیک به ما میگوید اوسیا همان اصلی است که پیشاسقراطیان در پی آن بودند و از این به بعد هم بدنبالش خواهند بود؛ همان

چیزی که مجموعه‌یی از ذرات را در چشم ما، به یک شیء تبدیل میکند. چه افلاطون و ارسطو و چه پیشاسقراطیان، غیرمستقیم اعتراف میکنند که دو پیش‌فرض اساسی دارند؛ یکی اینکه پشت حواس کثرت‌بین، وحدتی وجود دارد و دوم اینکه، این وحدت را فقط با عقل میتوان اثبات کرد. از اینجا در می‌یابیم که چرا در فلسفه اسلامی گفته شده ما حس جوهریاب نداریم بلکه با عقل جوهر را اثبات میکنیم.

ارسطو اما نه در حد اشاره بلکه در قالب ابواب مختلفی -چه در کتاب *متافیزیک* و چه *رساله مقولات*- از اوسیا سخن گفته است. اوسیا در زبان ارسطو مشترک لفظی است؛ بدین معنا که در هر بخشی از *متافیزیک* و *مقولات* و سایر آثارش، یک معنی علی‌حده مراد کرده است. در یکجا نگاه شیء‌نگرایانه دارد؛ یعنی خود شیء خارجی و عینی را بتمامه و بصورت مستقل قائم بنفسه، اوسیا میداند، اما در جای دیگر از این نگاه عدول کرده و نگاهی جوهرنگرایانه دارد؛ به این معنی که همان شیء خارجی که خود آن را تمام‌قد اوسیا میدانست، حالا در پس عوارض و صفات و ویژگیهای آن قائل به یک ذات یا اصلی است که همه آن عوارض بر آن سوارند؛ یعنی بصورت مجمع عوارض و آنچه اصالت دارد و باعث تشخیص شیء از سایر اشیاء میگردد، آن ذات نهفته در کنه شیء است. با آنکه ارسطو در فصل دوم از کتاب *چهارم مابعدالطبیعه*، دو کلمه *being* و *substance* را یک شیء یا یک چیز قلمداد کرده و در جاهای دیگری این دو کلمه را متفاوت از هم میداند، اما باید مراقب بود که در دام ابهامات آراء وی نیفتاد؛ همین که برای اثبات هرکدام از دو معنای مذکور باید برهانی جداگانه طرح کرد از جمله دلایلی است که باید دو کلمه مذکور را یکی ندانست بلکه اوسیا را مشترک لفظی محسوب کرد.^۱ بنابراین ارسطو، فهم ما از *substance* را با فهم از *being* متفاوت میداند.

ترجمه اوسیا به گوهر

در زمان خسرو انوشیروان، برخی کتابهای ارسطو و افلاطون به زبان پهلوی

ترجمه شدند؛ احتمال اینکه در این زمان کلمه اوسیای ارسطو به «گوهر» برگردانده شده باشد زیاد است؛ از آنجا که آثار یونانیها در مدرسه گندی شاپور تدریس میشده است این احتمال تقویت میگردد:

مرکز آموزشی گندی شاپور، با آنکه در زمان اسلام دوران شکوفایی خود را پشت سر گذاشته بود، مایه شگفتی اعراب گشت. در این مکان بود که کتابهای یونانی، سانسکریت و سریانی، که در زمان ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه گشته بودند، به عربی ترجمه شدند... این فرایند ترجمه، گواهی بر دخالت ایرانیان در انتقال دانش کهن به جهان اسلامی بوده است (فرای، ۱۳۹۳: ۳۸).

سندی موجود نیست که دقیقاً نشان دهد چه کسی برای اولین بار در ایران باستان و چرا معادل گوهر را برای اوسیا برگزید. با شواهد و قرائنی که در بالا ذکر شد و در ادامه بیان میشود، میتوان حدس زد که این معادل ابتدا در مدرسه گندی شاپور انتخاب شده و بعدها به دارالترجمه انتقال پیدا کرده باشد. همچنین واژه جوهر که معرب گوهر است، واژه‌یی پهلوی است و همین میتواند شاهی باشد که جوهر مصطلح در فلسفه اسلامی همان «گوهر» است که در دوره پهلوی معادل اوسیای ارسطو قرار گرفت. این احتمال را نیز میتوان داد که مترجمین پهلوی به آثار لاتین ترجمه متنهای ارسطو دسترسی داشته‌اند و گوهر را معادلی مناسب در مقابل substance دانسته‌اند:

مترجمان قدیم آثار ارسطو به عربی، غالباً جوهر را، که معرب گوهر فارسی است، معادل ousia می‌گذاشتند؛ گوهر از gohar پهلوی، بمعنای سرشت و نهاد یا طبیعت است. برخی مترجمان، ذات و طبیعت را نیز بکار برده‌اند (ارسطو، ۱۳۶۶: ۱۴۸-۱۴۶ و ۲۵۸؛ محسن افنان، ۱۴۰۴: ۱۳-۱۲، ۵۷، ۳۰۷ و ۳۲۵).

این نکته را باید اضافه کرد که همین که گوهر در برابر اوسیا قرار گرفته است نشان از این دارد که مترجمین دوره پهلوی به ترجمه‌های لاتین آثار رواقی دسترسی داشته‌اند نه به اصل آثار یونانی، زیرا اغلب ترجمه‌های اولیه آثار ارسطو

واژه substance را در برابر اوسیای ارسطو قرار داده‌اند و همانطور که در ادامه توضیح خواهیم داد گوهر تقریباً معادلی دقیق برای این واژه لاتین است. رواقیون گاه بجای واژه اوسیا، واژه هیپوستازیس (ὕποστασις) که معادل substance در انگلیسی است را بکار می‌بردند؛ گاهی بمعنای اینکه افراد متعین از موجود نامتعیین پدید می‌آیند و گاه بعنوان یک واژه پزشکی بمعنای لایه‌های زیرین یا پس‌مانده‌ها و رسوبات. دو واژه اوسیا و ὑπόστασις همیشه با هم یا بجای هم بکار می‌رفتند (Kosman, 2014: p.269). این نکته را نیز باید افزود که بگفته رولفس (Eugen Rolfes) واژه substratum ترجمه ریشه‌شناختی ὑπόστασις است نه οὐσία (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳). بوئتیوس (Boethius) که خود یکی از مهمترین رواقیون قرن پنجم محسوب میشود، در تفسیرهایش بر متون ارسطو، در برابر اوسیا از واژه substantia استفاده کرده است. این معادل‌سازی بوئتیوس به آثار فلسفی لاتین قرون وسطی و فلسفه‌های مدرن منتقل شد (همانجا)؛ مثلاً در آثار دکارت (Descartes, 2009: p.13) و اسپینوزا (Spinoza, 2017: p.1).

کلمه کلیدی در جریان رواقی، واژه یونانی ὑπόστασις است که کلمه لاتینی substantia در واقع معادل لغوی آن بشمار می‌آید؛ و این بیان یکی از ویژگیهای ترجمه اوسیا به substance است (Kosman, 2014: p. 270). البته نمی‌خواهیم بر روی این بیان بعنوان دلیل تأکید کنیم بلکه بیشتر ترجمه‌یی که در نتیجه کار صورت می‌گیرد ما را متعجب میکند، زیرا اوسیا از فعل to be (εἶναι) مشتق شده و نخست بمعنای being است. مترجمین معاصر آثار ارسطو در دو قسمت معادل اوسیا را همان واژه ὑπόστασις بکار برده‌اند که معادل لاتینی آن substantia است. بدور از معنای لغوی اوسیا، یعنی وجود، شاید همین دلیلی شد که برای همیشه در ترجمه‌ها، اوسیای ارسطو را substantia بکار ببرند (Ibid) عبارت دیگر، ارسطو در دو فقره واژه ὑπόστασις و اوسیا را با هم یا بجای هم استفاده کرده است و مترجمین

۴۷



بجای اینکه یک معنی مطابق با معنای عبارت را بکار ببرند، بتبع رواقیون، از معنا و واژه substance استفاده کرده و اوضاع را کاملاً بسود این واژه جایگزین تغییر داده‌اند.

ارتباط معنای گوهر با معنای substance

معادل‌هایی که در زبان فارسی و عربی برای اوسیا بکار رفته است بی‌ارتباط با معنای اصطلاح لاتینی آن نیست. واژه گوهر در زبان فارسی یعنی سنگ بسیار ارزشمند، گرانبها و زیبایی که ابتدا باید تمام حواشی و عوارض شیمیایی و فیزیکی اطراف آن از بین برود تا بتوان به این سنگ با ارزش دست پیدا کرد. این عوارض هیچگونه ارزشی در مقابل آن گوهر ندارند. در واقع گوهر همانند substance، یعنی آنچه در زیر است؛ واژه sub بمعنای زیر یا پایین (below or under something) چیزی است (Macmillan Dictionary) و stantia بمعنای ایستادن است. این کلمه مشتق مرکب را میتوان بمعنای «زیرایستاده» دانست؛ یعنی چیزی که در زیر قرار دارد، با این تفاوت که در واژه گوهر، معنای ارزشمند، اصیل و اصلی بودن این جزء نسبت به سایر اجزایش نیز نهفته است.

تبعاتی که کاربرد این واژه در فلسفه داشته بسیار قابل توجه است. اگر اوسیای ارسطو را گوهر در نظر بگیریم که دارای لایه‌های عارضی و بی‌ارزش است که برای رسیدن به گوهر، کنده و جدا میشوند، نتیجه گرفته میشود که اصالت و تشخص شیء به گوهریت آن است نه به عوارض. اینجاست که نگاه گوهرنگرایانه شکل میگیرد. البته همین گوهری که در مقابل آن لایه‌های بی‌ارزش دارای چنین ارجی است، اگر همان لایه‌ها نباشند نمیتواند بدون آنها بوجود آید و پرورش یابد. در لغت‌نامه دهخدا نیز اینگونه میخوانیم: «جوهر. [جَ هَ] (معرب، ا) گوهر. (مهدب الاسماء). هر سنگ که از آن منفعتی برآید همچو الماس و یاقوت و لعل و امثال آن، معرب گوهر است که مروارید باشد».

فارابی که بر سر معنی دادن اوسیا سخنی ندارد، معنای مصطلح جوهر

(معرب گوهر) را بعنوان معنای اصلی اوسیای ارسطو فرض گرفته است. او ابتدا به تعریف لغوی جوهر نزد مردم (عند الجمهور) میپردازد:

الجوهر عند الجمهور يقال على الأشياء المعدنية و الحجارية التي هي عندهم بالوضع و الاعتبار نفيسة، و هي التي يتباهون في اقتنائها و يغالون في أثمانها، مثل اليواقيت و اللؤلؤ و ما أشبهها، فإن هذه ليس فيها بالطبع و لا بحسب رتبة الموجودات جلالة في الوجود و لا كمال تستأهل بها في الطبع الإجلال و الصيانة (فارابی، ۱۹۷۰: ۹۷).

جوهر در زمان فارابی در زبان عامه مردم به چیزی گفته میشد که هر چند ذاتاً (بتعبیر فارابی طبعاً) دارای ارزش نیست اما بسبب ارزشی که در میان مردم پیدا کرده، دارای اجر و منزلت و قیمت بالایی شده است؛ مثل طلا و جواهرات. جوهر همان گوهر فارسی است که از این زبان وارد زبان رسمی آن روزگار - یعنی عربی- شده است:

قد يستعملون (الجمهور) اسم الجوهر في مثل قولنا «زيد جيد الجوهر»، و يعنون به جيد الجنس و جيد الآباء و جيد الأمهات. فالجوهر يعنون به الأمة و الشعب و القبيلة التي منهم أبؤه و أمهاته - و أكثر ذلك في الآباء -، و الجودة يعنون بها الفضائل (همان: ۹۸).

گاهی نیز مردم درباره کسی که دارای جنسی نیکو و خانواده و طایفه اصیل باشد نیز میگویند که «فلانی جوهری نیکو دارد»، اینجاست که فارابی ابتدا برای روشن سازی مفهوم جنس نیکو، نظریه ابتکاری خود درباره جوهر را ارائه میدهد و از دل همین تعریف عوام از جوهر، به یک تعریف فلسفی پل میزند؛ بعبارت دیگر، از اتصالات عرفی برای زبان فلسفی خود بهره میگیرد. فارابی در اینجا دچار خلط بین اتصالات عرفی با اتصالات فلسفی شده است، زیرا جنس را بمعنی فطرت و فطرت را نیز به معنی ماهیت انسان گرفته و قوام ماهیت را نیز به ماده یا صورت یا هر دوی آنها با هم میداند.

«فلان جيد الجوهر»، يعنون به جيد الفطرة التي بها يفعل الأفعال

الخلقية أو الصناعية، و بالجملة الأفعال الإرادية. الفطرة التي كان الناس يعنون بقولهم «الجوهر» إنما هي ماهية الإنسان، وهي التي بها الإنسان إنسان بالفعل... المعانى التي يقال عليها الجوهر عند الجمهور. و هي كلها تنحصر فى شيئين، أحدهما الحجرة التي فى غاية النفاسة عندهم، و الثانى ماهية الشىء و ما به ماهيته و قوام ذاته و ما به قوام ذاته إما مادته و إما صورته و إماهما معا (همان: ١٠٠ - ٩٩).

معناى حقيقى گوهر را باید از متون قدیمی همچون شاهنامه جویا شد. در متون کهن، از جمله شاهنامه، «گوهر» بمعنی نور و فری است که از جانب یزدان بصورت انتسابی (نه اکتسابی) به شخصی عطا میشود؛ موهبتی که قدما آن را با افلاک نیز مرتبط میدانند. مثلاً کسی که خساست یا حسادت در ذات اوست با تربیت و فرهنگ هرگز نمیتوان این ویژگی را از درون او بیرون کرد. یا گاهی دیده میشود که شجاعت و صداقت و... در کسی بدون هیچ تربیتی نهادینه شده و همواره همراه اوست:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| هنر کی بود تا نباشد گهر | نژاده بسی دیده‌یی بیهنر |
| گهر آنک از فر یزدان بود | نیازد به بد دست و بد نشنود |
| نژاد آنک باشد ز تخم پدر | سزد کاید از تخم پاکیزه بر |
| هنر گر بیاموزی از هر کسی | بکوشی و پیچی ز رنجش بسی |
| ازین هر سه گوهر بود مایه‌دار | که زیبا بود خلعت کردگار... |

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۸-۹).

براین اساس، فارابی معانی جوهر نزد مردم را منحصر در دو چیز میدانند: یکی سنگهای قیمتی و دیگری ماهیت اشیاء که قوام آن ماهیت نیز به ماده و صورت یا جمع بین آن دو است. اما اینکه چگونه میتوان چنین نتیجه‌یی از این تعریف عام گرفت، مشکل بنظر میرسد، زیرا وقتی مردم میگویند «فلانی جنس خوبی دارد» ظاهر کلام ارتباطی با ماده و صورت فلسفی ندارد بلکه در واقع این معنا به ذهن متبادر میگردد که آن شخص از صفات اخلاقی نیکو و نجابت و اصالت خانوادگی برخوردار است.

ارتباط معنای گوهر با معنای اوسیا در عرف یونان

در عرف یونان نیز میتوان نزدیک به این معنا را برای اوسیا پیدا کرد. در میان یونانیان، اوسیا بمعنای صاحب ملکی است که در پس و پشت مالکیت ملک و اموالی قرار دارد:

در گویش یونانی آتیکی بعنوان واژه‌یی متداول در محاوره عمومی، معنای دارایی، ملک یا مایملک، بخصوص، زمین ملکی و مستغلات روستایی را داشت، اسم جمع ousia در زبان محاوره، همیشه دلالت بر وحدت یک کثرت دارد، مانند دارا بودن املاکی متعدد که متعلق به یک شخص باشد (ریتر و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۸).

نتیجه اینکه، هنگام ورود این واژه به فلسفه اسلامی ناگزیر شدند واژه‌یی بیابند که هم با این معنا و هم معنای substance بی‌ارتباط نباشد؛ از اینرو واژه گوهر را برگزیدند. در مقدمه شرف‌الدین خراسانی بر ترجمه متافیزیک نیز به این نکته اشاره شده است:

Ousia بمعنای باشنده و به بیان برخی مترجمان، بمعنای هستنده و بونده است و ousia، که حاصل مصدر یا اسم مصدر از آن ریشه است، بمعنای باشندگی، باشش و بوش. واژه ousia در اصل، و در غیر اصطلاح فلسفی آن، بمعنای دارایی، خواسته، مال، ملکیت شخصی و همچنین بمعنای وضعیت و حالت آمده است (ارسطو، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱۴۸ و ۲۵۷؛ محسن افنان، ۱۴۰۴: ۱۳-۱۲، ۵۷، ۳۰۷ و ۳۲۵).

کاربرد فلسفی اوسیا بطور مشخص ابتدا در زبان افلاطون صورت پذیرفت که آن را بمعنای وجود، کلی و ثابتها اخذ کرد. از ارتباط این واژه در زبان افلاطون با معنای اصطلاحی آن نمیتوان چشم‌پوشی کرد، زیرا متغیرها در عالم وجود خود را از کلیها دریافت میکنند و در معنای عرفی آن نیز املاکی وجود دارند که متعلق به یک فرد خاصند: «از جانب افلاطون بعنوان واژه‌یی بنیادین در اندیشه یونانی برای وجود برگزیده شد» (همانجا). از این بیان

میتوان حدس زد که افلاطون برای بیان نقطه کلیدی فلسفه خود - یعنی مُثُل و صورتها که اشیاء عالم ماده از آن نشئت میگیرند و در واقع سایه‌های آنها محسوب میگردند- از واژه‌ی بهره میبرد که در عرف یونانیان نیز قریب به همین معنی بکار میرود؛ یعنی اصل و وحدتی که کثرتها به آن برمیگردد: Ousia در اصطلاح فلسفی، از زمان افلاطون به بعد، مرادف با طبیعت بمعنای سرشت و نهاد و وجود ثابت و پایدار و تغییرناپذیر (صور مفارق یا مثل) و نیز ضد genesis (شدن، صیورت، پیدایش و تکوین و زایش) بکار رفته است (ارسطو، ۱۳۶۶: ۱۴۷؛ ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۶).

فابیوس کوینتیلیانوس (Fabius Quintilianus) و سنکا (Seneca) معتقدند بهترین معادل معنایی‌ی که افلاطون از اوسیا مراد کرده است، میتواند essentia باشد. از نظر کوینتیلیانوس ارسطو ده عنصر، که هر سؤالی بگونه‌یی به آنها مرتبط میشوند را بیان نموده که یکی از آنها اوسیاست. افلاطون آن را τὸ τί ἐστὶ (essential) میخواند و حقیقتاً هیچ واژه لاتینی بهتر از آن برای معادلش وجود ندارد (Owens, 1951: pp. 137-154). آپولیوس (Apuleius)، از مترجمین معروف هم‌عصر کوینتیلیانوس، نیز همانند وی بهترین معادل را essentia میداند؛ البته او واژه substance را نیز بیان کرده است (Brown, 1996: p.276). افلاطون میگوید: «دو حالت از اوسیا وجود دارد که ما آن را τὸ τ ἐστὶ (essentia) میخوانیم؛ از طریق آن دو، هر چیزی پدید می‌آید» (همانجا).

حال پرسش اینست که وقتی مترجمین مذکور معادل essence را مقابل اوسیای افلاطون قرار میدهند و حتی معتقدند معادل اوسیا نزد ارسطو نیز هست، چرا در تاریخ فلسفه substance و سایر مشتقات زبانی آن مثلاً substantial، substantiate، substantiation، substantive که بمعنای لایه زیرین است و با ذات و وجود فرق میکند- تشبیت میگردد؟

ترجمه اوسیا به «عین» و ارتباط آن با being

بعد از تثبیت استعمال واژه گوهر که در ایران باستان در برابر اوسیا ارسطو قرار گرفته بود، در متون کلامی و عرفانی از واژه‌ی تقریباً هم‌معنا با یکی از معانی اوسیا ارسطو مثل essence و being - استفاده می‌شد؛ یعنی «عین». «پیش از استعمال لفظ جوهر در ترجمه ousia، در متون غیر فلسفی به زبان عربی، بویژه در نصوص کلامی و عرفانی، لفظ «عین» بمعنای جوهر و ذات، اما نه بر طبق اصطلاح ارسطو، بکار میرفته است» (کراوس، ۱۹۴۶: ۱۱۹). احتمالاً منظور کراوس از «نه بر اصطلاح ارسطو» همان «عین»ی باشد که در بحث اعیان ثابته و عینیت ذات با صفات بکار می‌رود، زیرا بحث ذات و صفات خدا از محوریت‌ترین مباحث در کلام و عرفان دوره‌های نخستین اسلامی است.

مترجمین اولیه دوره ترجمه، همانند ابن‌مقفع، این واژه را وارد ترجمه‌های خود کردند و آن را در برابر اوسیا ارسطو قرار دادند اما چون این واژه غریب و نامفهوم بوده، وارد متون فلسفی دوره‌های بعد نمی‌شود (همانجا). نکته جالب توجهی که از این بیان برداشت می‌گردد اینست که بدلائل عدم استفاده از واژه being در ترجمه اوسیا ارسطو، این واژه و رای اشکالات لفظی - از جمله نقص در مشتق‌سازی آن در زبان انگلیسی - همه معنایی که ارسطو از اوسیا مراد می‌کرده است را نمی‌رساند. تقریباً همین بیان در ترجمه اوسیا به «عین» نیز مطرح است، زیرا عین بیشتر معنای موجودیت و عینیت را می‌رساند تا معانی دیگر. ابن‌مقفع علاوه بر اوسیا در برابر بسیاری کلمات دیگر ارسطو نیز معادل جالب توجه و غریب در میان سایر معادلها قرار می‌دهد؛ مثلاً: علم ادب - علم ریاضی؛ صورت - نوع؛ عین - جوهر؛ نصبه - وضع؛ عام و خاص - جزئی و کلی؛ فرقان - فصل؛ عدد منظوم و مقطوع - کم متصل و منفصل؛ جثه - جسم؛ بسیط - سطح؛ مثل و لامثل - تساوی و عدم تساوی (ابن‌مقفع، ۱۳۵۷: ۱).

در فرهنگهای لغات فارسی، همچون دهخدا و معین، واژه عین از نظر معنای حقیقی بمعنی «چشم» و چیزی است که در مقابل چشم قرار دارد و

مشاهده می‌گردد. معنای مجازی آن نیز از معنای حقیقیش دور نیست، زیرا بمعنی «چیز»ی، «ذات»ی و «خود»ی بکار میرود که عیناً و تمام‌قد در مقابل ماست و آن را مشاهده می‌کنیم. دلیل استفادهٔ افرادی همچون ابن‌مقفع از این واژه شاید این بوده که برخی مترجمین لاتین being یا essence را در مقابل اوسیا قرار میدادند؛ مثل اینکه ریشهٔ لغوی اوسیا فعل to be است و بیشتر بمعنای موجود است تا گوهر؛ یا مثل اینکه ارسطو در متافیزیک گاهی مثال اوسیا را «این شیء در اینجا» میداند، مثل این اسب یا آن درخت.

هویت‌هایی مثل انسانها، اسبها و... وقتی بعنوان موضوعها یا زیرلایه‌ها در زبان ارسطو بیان میشوند، منظور اصلی و مرکزی ارسطو را دربارهٔ جوهر نمیرسانند بلکه منظور اصلی وی آنجاست که مثلاً (این اسب) را بعنوان موجود یا چئی یا ذات (being its essential what) معرفی میکند؛ یعنی همان موجود جزئی زنده در خارج. اما گاهی این بیان در زبان ارسطو دچار ابهام میشود؛ زمانی که وی از ousia بعنوان subject یا substrum یاد میکند. بهمین دلیل ما همچنان با این سؤال مواجهیم که چرا مترجمین، واژه‌هایی همچون essence, being و nature را انتخاب نکرده‌اند.

در جریان متافیزیک غرب، واژهٔ هیپوستازیس برای معانی ousia سرنوشت‌ساز شد و معنای آن، یعنی substrum، بعنوان ترجمهٔ اوسیا رواج یافت؛ اما چرا این سؤال به ذهن مترجمین خطور نکرد که معادل «موجود» را برای اوسیا مقرر کنند؟ زیرا اگرچه اوسیا در زبان یونانی هم دارای شکل صفت مفعولی و هم شکل مصدر (اسم فعل) است، اما متأسفانه در انگلیسی، being در هر دو مورد به یک شکل بکار میرود؛ مثلاً مصدر to run در دو جمله، هرچند دو معنای متفاوت دارد اما هر دو به یک شکل بکار میروند؛ مثلاً در یکجا بمعنی حرکت کردن (Running into the living room) و در جای دیگری بمعنای دویدن است (Running is Nahum's greatest source of pleasure). این حالت دقیقاً دربارهٔ مصدر to be نیز جاری است؛ زیرا در

حالات مختلف معنایی خود به یک شکل بکار میرود؛ یعنی ing به آخر آن اضافه میشود. واژه οὐσία در زبان انگلیسی فقط با یک حالت to be که being است استفاده میشود (ر.ک: Kosman, 2014: pp.271-275)؛ بنابراین استفاده از being ما را دچار ابهام میکند.

مترجمین به مقداری از مشتقات این فعل نیاز داشتند که بغیر از being باشد؛ همانطور که οὐσία مشتق از εἶναι است. کار لفظ being بیشتر روشن‌سازی این واژه است: τὸ ὄν و برای آن کلمه دیگر، نیاز به مشتق دیگری داریم. مترجمین اولیه لاتین متوجه این حقیقت بودند و تلاش کردند فرم واقعی را از یونانی به لاتین برگردانند. مثلاً برای بیان همین واژه τὸ ὄν از واژه entia استفاده میکردند (همانجا)؛ آونز در بحث خود در متافیزیک ارسطو در همه جا از واژه entity بجای substance استفاده کرده. اما از این انتخاب استقبال نشد (Owens, 1951: pp.65- 75).

معانی دیگر اوسیا

خراسانی که ترجمه فارسی او از متافیزیک ارسطو بر پایه متن یونانی، در دوره معاصر بسیار مورد توجه بوده، در مقدمه کتاب ابتدا به ریشه ترجمه اوسیا در عربی و فارسی التفات دارد: «اکثر نخستین مترجمان قدیم عربی، اوسیا را - شاید طبق الگوی فارسی آن - (جوهر) ترجمه کرده‌اند. بعضی نیز آن را به شکل «الذات» برگردانده‌اند. جوهر که معرب گهر است در پهلوی بمعنای سرشت، طبیعت، ماهیت و نهاد بوده است» (ارسطو، ۱۳۶۶: ۴۷). او معتقد است با انتخاب جوهر برای اوسیا، سایر معانی آن مفقود میشوند. او انتخاب جوهر در ترجمه اوسیا را صلاح نمیداند و پیشنهاد میکند که اگر از همان واژه اوسیا استفاده شود بهتر است.

به هر روی، در واژه جوهر، معنای بسیار مهم، دقیق و فراگیر اوسیا گم میشود. بدین سان بهتر میبود که نخستین مترجمان عربی، این واژه را بهمان شکل اصلی آن (اوسیا) بکار میبردند، همانگونه

۵۵

که برخی واژه‌های دیگر یونانی را بهمان شکل اصلی یا با اندک تغییری، معرب می‌کردند و بکار می‌بردند (مانند قاطیغوریاس، باری ارمیناس، آنالوطیقا و...). اکنون بهتر است که اندک اندک در ترجمه‌های فارسی آثار ارسطو، همان واژه اوسیا بکار برده شود تا معنا و مفهوم اصلی ارسطویی آن از میان نرود^۲ (همانجا).

پیشنهاد این مترجم نخست درست بنظر می‌رسد، اما اوسیا نزد ارسطو مشترک لفظی است و اگر یک معنا بر آن تحمیل گردد و سایر معانی بر آن مبنا فهم شوند، مابقی معانی اوسیا در این میان کمرنگ جلوه می‌کنند. بدلیل عدم قدرت مشتق‌سازی این واژه و اینکه اگر از این قول تبعیت شود همواره با ابهامات و تشتت آراء ارسطو درگیر خواهیم بود، انتخاب یک معادل از میان معادلهایی که تاکنون ذکر شد، واجب است؛ اصلاً اگر غیر از این بود سالها مترجمین بدنبال معادلی برای این واژه نبودند.

همانگونه که گفته شد substance در انگلیسی قدرت بیشتری نسبت به being در مشتق‌زایی دارد (مثلاً از این واژه، کلمه‌های substantial، substantiate، substantiation، substantive مشتق می‌شود اما واژه being قدرت مشتق‌سازی ندارد) و همین یکی از دلایل عمده‌ی است که مترجمین کلمه substance را در برابر اوسیا ی ارسطو ترجیح داده‌اند. در زبان فارسی نیز واژه گوهر یا جوهر همانند این واژه انگلیسی قدرت مشتق‌سازی دارد؛ مثلاً جوهر، جوهریت و جواهر. البته معلوم است که از این کلمه کاملاً ایرانی و فارسی هنگام معرب شدن مصدر عربی نیز ساخته می‌شود. «جوهریت» مصدر جوهری است که اصل آن گوهر است و فارسی. بر این اساس پیشنهاد دکتر شرف موجه نمی‌نماید، همانگونه که قبول مشترک لفظی بودن اوسیا در عالم فلسفه در دسرساز است، عدم قدرت مشتق‌سازی آن نیز در دسرساز دارد، زیرا اوسیا اولاً کلمه‌ی یونانی است و ثانیاً چه مشتقاتی میتوان از آن حتی در یونانی ساخت؟

۱. ماهیت، نهاد، ذات

خراسانی معتقد است اوسیا را بمعنای ماهیت و ذات نیز اطلاق کرده‌اند: (همان: ۱۴۷-۱۴۸) اما اینکه منظور او، مترجمین لاتین است یا مترجمین دوره دارالترجمه، معلوم نیست. به هر روی، اشاره به این نکته مهم است که ماهیت و ذات که بترتیب معادل فارسی واژه‌های لاتینی quidditas و essential هستند، زمانی در زبان فلسفی تثبیت شدند که بعنوان معادلی برای ماهیت نزد ابن‌سینا و توماس آکویناس قرار گرفتند (نصر، ۱۳۸۳: ۱۴۹؛ ایلخانی، ۱۳۸۰: ۳۳۰ - ۳۲۹). معادل اوسیا دانستن آنها حق مطلب را ادا نمیکند، زیرا بار معنایی که با خود حمل میکنند، فقط معنای ماهیت نزد این دو فیلسوف را میرسانند و ثانیاً، اوسیای ارسطو مشترک لفظی است و ارسطو از آن معانی مختلفی مراد کرده است و این بنمایه اختلاف نظر در میان ارسطو پژوهان در اینباره شده است. در ادامه به آراء چند تن از این پژوهشگران اشاره میکنیم. ریشه یونانی آن τὸ τί ἦν εἶναι و در لاتین to ti ên einai است (ارسطو، ۱۳۷۷: ۲۱۵). ارسطو در زتای متافیزیک، فصل چهارم، عبارتی که ذکر شد را بعنوان معادل اوسیا بکار برده است که بعدها در دوره مدرسی، مترجمین رومی و لاتینی معادل essential و quiddity را برای آن برگزیدند (Cohen, 2019). در فرهنگهای لغات فارسی معادلهایی مثل هویت، خلاصه، معنی، فروهر، وجود، هستی، عمده، خمیره، اسانس، ذات، ماهیت، گوهر و عین برای این واژه غربی بکار رفته است (Ibid "essence" dictionary.abadis.ir: 5/6/2019). مترجمین ایرانی همچون شرف‌الدین خراسانی معادلهایی مانند چیستی، ماهیت، چئی و شیئی را معین نموده‌اند (ر.ک: ارسطو، ۱۳۷۷: ۲۱۷-۲۱۵).
تعریف خود ارسطو از این عبارت چنین است:

چون در آغاز متمایز کردیم که (اوسیا) به چند گونه تعریف میشود، و چون یکی از آن گونه‌ها تصور میرفت که چیستی to ti en einai باشد، پس می‌باید که آن را بررسی کنیم. در اینباره، نخست، چند



نکته منطقی را بیان میکنیم. چیستی هر تک چیزی آن است که بخودی خود (بذاته) آن گفته میشود، زیرا «تو بودن» «موسیقیدان بودن» نیست. چون تو بخودی خودت موسیقیدان نیستی. آنچه تو بخودی خودت هستی، چیستی (یا ماهیت) تو است. اما این هم همه مطلب نیست، زیرا بخودی خود (یا بذاته) بودن، مانند سفیدی برای سطح نیست، چون «سطح بودن»، «سفید بودن» نیست. اما حتی مرکب هر دوی آنها، یعنی «سطح سفید بودن» نیز چیستی بشمار نمیرود. چرا؟ زیرا آنچه باید تعریف شود (یعنی سطح) در آن گنجانده شده است. بدینسان عبارتی که چیزی را تعریف میکند، اما خود چیز در آن گنجانده نشده است، تعریف چیستی هر یک از اشیاء است. چنانکه اگر «سطح سفید بودن» همان باشد که «سطح نرم بودن»، آنگاه «سفید» و «نرم» یک و همان چیزند (همان: ۲۱۷).

آنچه از بیان ارسطو، بویژه دو سطر آخر، برداشت میشود اینست که به مجموعه عبارتها و ویژگیهایی که در تعریف یک چیز بیان میشوند، ماهیت، چیستی و ذات میگویند؛ همانها که هویت «چیز» را میسازند. اونز (Owens) که در فصل چهارم کتاب نظریه وجود در مابعدالطبیعه ارسطو بحث واژه‌شناختی اوسیا را هم از نگاه تعدادی فیلسوفان باستان و هم فیلسوفان قرون میانه و هم فیلسوفان جدید بررسی کرده، با این معادل موافق نیست، چرا که بنظر وی از آنجا که ماهیت فقط به ویژگیهای یک چیز اشاره دارد نه به موجود بودن آن، پس معنای هر دو را شامل نمیشود؛ بنابراین بجای آن واژه entity را پیشنهاد میکند (Owens, 1951: pp. 142-149). اما خود او به ایراد این معادل نیز اشاره میکند که مثل being و برخلاف substance، قدرت مشتق‌سازی ندارد (Ibid).

۵۸

۲. هستی، بودش، باشیدن، استن، برجا بودن و وجود

اونز به الفاظ هم‌معنای being نیز اشاره کرده است که قدما از آنها بعنوان



معادلی برای اوسیا استفاده میکردند:

لفظ جوهر در متون فلسفه اسلامی در ترجمه واژه یونانی ousia (اوسیا) بکار میرود. ousia از اسم فاعل مؤنث ousa (اوسا) از مصدر فعل einai (اینای) مشتق شده است. einai بمعنای بودن داشتن است. در ترجمه‌های عربی معادل to einai (تو اینای)، اُنیت، هویه، و وجود و در فارسی هستی، هست و بودش بکار رفته است (Ibid).

در اینجا با کلمات دیگری روبرو میشویم که با عین در عربی و being در انگلیسی مترادف است. نویسنده در اینجا معنای ریشه اوسیا را ذکر میکند که بمعنی to be است و آن را معادل با معانی فارسی «بود داشتن» یا «بودش» میداند. اگر اوسیا را به این معنی بگیریم، اوسیا چیزی خواهد بود که دارای بود است و هست. میتوان اینگونه برداشت کرد که اوسیا بدین معنی یعنی ماهیت مقررۀ متافیزیکی که هستی یا بود به او داده شده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد توضیح داده شود که ترجمه اوسیا ارسطو در دوران قبل از فلسفه در اسلام، بویژه قبل از فارابی چه سرنوشتی داشته است. ابتدا کوشیدیم نقطه آغاز ترجمه اوسیا را بیابیم و دیدیم که در ایران باستان در مدرسه گندی‌شاپور، در برابر این واژه معادلی تقریباً هم‌معنا با معادل مورد نظر لاتین و انگلیسی آن قرار گرفت؛ یعنی گوهر. سپس نشان دادیم که برغم وجود معادلهای دیگر در دوران ترجمه و از جمله واژه «عین» که توسط ابن‌مقفع وضع گردید و از نظر معنایی کاملاً با معنای گوهر مخالف است زیرا «عین» خبر از بودن و هست میدهد - معرب کلمه گوهر (جوهر) مورد التفات قرار گرفت. معادلهای فراوان دیگری نیز در لابلاهای ترجمه‌ها دیده میشوند؛ مثلاً ماهیت، نهاد، ذات، چه چیزی، چئی، ما الشیء یا ماهو الشیء، هستی، بودش، باشیدن، استن، برجا بودن و وجود، اما هیچکدام در زبان فلسفی تثبیت نشد.

معادل گوهر از نظر معنایی با معنای عرفی اوسیا در یونان و با معنای substance قرابت دارد هرچند تفاوت‌هایی جزئی نیز میتوان در آن مشاهده کرد؛ اما آن معادل‌هایی که هم‌معنا با ریشه لغوی اوسیاست - از جمله عین، هستی، برجا بودن و جود و... - مورد توجه قرار نگرفتند. یکی از دلایل عمده‌یی که مترجمین در زبان فارسی واژه گوهر یا جوهر را برگزیدند قدرت مشتق‌سازی از این واژه است؛ بعنوان مثال جوهر، جوهریت، جواهر و ... «جوهریت» مصدر جوهری است که اصل آن «گوهر» فارسی است.

پی‌نوشتها

۱. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن توجه شود اینست که در کنار نظر ما مبنی بر مشترک لفظی بودن مفهوم جوهر نزد ارسطو، میتوان دم از نظریه تشابه نیز زد. یعنی مفهوم جوهر نزد ارسطو معانی متشابه دارد که به یک معنای کانونی و مرکزی ارجاع میشوند. بدلیل پیچیدگی و اختلاف نظر در فیلولوژی این نظریه و اینکه آیا نظریه تشابه را ارسطو در بحث موجود و همچنین جوهر بکار برده است یا خیر، در فهم درست از این نظریه در میان شارحان و مفسران اولیه و معاصر ارسطو اختلاف‌های شدیدی وجود دارد. آنچه دست‌کم برای ما مکشوف است اینست که اولاً، در بحث ousia ارسطو از این نظریه استفاده نکرده است. ثانیاً، نظر مشهور بر اینست که نظریه تشابه را اولین بار توماس آکویناس در بحثی کلامی در ارتباط با نسبت بین صفات مشترک انسان با خداوند مطرح میکند. ثالثاً، در این بخش، تفسیر ما اینست که در مجموع، دو تعریف از جوهر نزد ارسطو مطرح است و این دو معنا از جهاتی که در متن بیان کرده‌ایم دو معنای متفاوت از هم هستند. البته از جهت دیگر در این معنا مشترکند که در هر دو، دم از یک چیز مستقل زده میشود. در نگاه شیء‌نگرایانه خود شیء بر خود سوار است و خودش مستقل است و در نگاه جوهرنگرایانه در هسته مرکزی شیء، یک چیز مستقل وجود دارد (ر.ک: ایلخانی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶).

۲. در میان معاصرین ایرانی افراد دیگری هستند که معادل جوهر در برابر اوسیا ارسطو را خالی از اشکال نمی‌بینند: «بلحاظ سابقه تاریخی از لفظ یونانی ousia هم

بر ذات و هم بر جوهر مراد میشده است. اشکال تصور جوهر را میتوان بدینسان بیان کرد که در عین اینکه مستلزم تصور اضافه و نسبت است، حاجت فکری ما آن را مستقل از محمولها و پدیدارهایی میخواهد که در آنها نمایان میشود. بعبارت دیگر، میخواهیم همبستگی جوهر با اوصافش محفوظ بماند، و هم اینکه تصور جوهر مستقل از خصوصیات و اوصافش باشد. البته، جمع میان این دو، ناممکن بنظر نمی‌آید، زیرا تبعیت محمولها و اوصاف را نسبت به جوهر و استقلال جوهر را نسبت به آنها میتوان ملحوظ داشت، اما از طرف دیگر، دست‌کم از این حیث که از جوهر خالی از اوصاف و اعراض نمیتوان سخن گفت، جوهر نسبت به آنها نوعی تبعیت دارد» (اکبریان، ۱۳۸۶: ۴۲).

منابع

- ابن‌مقفع، عبدالله بن دادویه (۱۳۵۷) *المنطق*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- ارسطو (۱۳۶۶) *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران: حکمت.
- _____ (۱۳۷۸) *منطق ارسطو (آرگانون)*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: نگاه.
- اکبریان، رضا (۱۳۸۶) «جوهر از دیدگاه ملاصدرا»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ش ۵۱، ص ۶۸ - ۴۱.
- ایلخانی، محمد (۱۳۸۲) *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۰) *متافیزیک بوئتیوس*، تهران: الهام.
- _____ (۱۳۸۵) «نظریه تشابه (analogia) در یونان»، *مجله فلسفه*، ش ۲، ص ۹۲ - ۷۳.
- _____ (۱۳۸۶) «نظریه تشابه در آثار آلبرتوس کبیر و توماس آکوئینی»، *مجله فلسفه*، ش ۱، ص ۳۸ - ۵.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲) *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- ریتر، یوآخیم و دیگران (۱۳۹۳) *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*، ج ۲، تهران: سمت.
- فارابی، محمد بن محمد (م. ۱۹۷۰) *الحروف*، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۹۳) *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.



فردوسی (۱۳۷۶) شاهنامه، بکوشش سعید محمدیان، تهران: قطره.
کراوس، پل (۱۹۴۶م) التراجم الارسططالیه المنسوبة الی ابن المقفع، ترجمه
عبدالرحمان بدوی، قاهره: مكتبة النهضة المصرية لوكرى.
محسن افنان، سهیل (۱۴۰۴ق.) واژه‌نامه فلسفی، بیروت: دارالمشرق.
نصر، سیدحسین (۱۳۸۳) سنت عقلانی اسلامی در ایران، تهران: قصیده‌سرا.
نوس بام، مارتا کریون (۱۳۸۰) /ارسطو، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.

Brown, S. F. (1996). *Theology and Philosophy, Medieval Latin: An Introduction and Bibliographical Guide*. Washington D.C.: CUA Press.
Descartes R. (2009). *Principles of Philosophy*. SMK Books.
<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/aristotle-metaphysics>.
<https://www.macmillandictionary.com/dictionary/british/subscene>.
Kosman, L. A. (2014). *Virtues of thought: Essays on Plato and Aristotle*. Cambridge, MA: Harvard university press.
Owens, J. (1951). *The Doctrine of Being in the Aristotelian Metaphysics*. Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
Spinoza, B. (2017). *The Ethics*. Loki's Publishing.